باور شناخت موعود در اديان و مكاتب مختلف

سيد حسن حسيني آصف

اشاره:

انديشة تشكيل جامعه‏اي عاري از ظلم و ستم و تبعيض كه در آن معيارهاي عالي معنوي و انساني يا به عبارتي دموكراسي واقعي حاكم باشد، از ديرباز در ذهن بشر از جايگاه و اهميّت خاصي برخوردار بوده و هست. از زماني‏كه افلاطون در آراي خويش مدينة فاضله را عنوان مي‏كند، تا قرن‏ها بعد كه اين انديشه به‏صورت ((‏يوتوپيا))[1] يا شهر آرماني در آثار نويسندگان و فلاسفه تجلّي مي‏نمايد، مي‏توان جلوه‏هاي گوناگوني از چنين تفكري را بازيافت.

به عبارتي، مي‏توان به جرأت اذعان نمود بشر از آن هنگام كه ابتدايي‏ترين جوامع را تشكيل داد، همواره در درون خويشْ آرزومند جامعه‏اي آرماني و به تبع آنْ شخصيتي بوده كه بتواند چنين جامعه‏اي را تشكيل دهد. اين شخص در حقيقت همان منجي موعود است كه در اديان و فرهنگ‏هاي اقوام و ملل مختلف با تلقي‏ها و نگرش‏هاي گوناگون و به صورت‏هاي متنوعي معرفي شده است. ما در اين مقال تلقي‏هاي مختلف انديشة موعود ـ البته به جز آنچه در عقايد اسلامي مطرح مي‏باشد ـ را به اختصار بررسي و تبيين خواهيم كرد.

همانطور كه اشاره شد، منجي موعود و نجات‏بخش در نزد اقوام و ملل مختلف با آيين‏ها و فرهنگ‏هاي كاملاً متفاوت، به اَشكال و صور گوناگون و متنوعي مطرح شده است؛ اما جملگي تقريباً در يك نكته متفق القول هستند كه نجات بخشي خواهد آمد و آنان را از يوغ بندگي جبّاران و ستمكاران و حاكمان زورگو رهانيده، جامعه‏اي پر از عدل و داد به وجود خواهد آورد. هندوها انتظارِ دهمين تجلي ويشنو يا كالكي را دارند؛ بودايي‏ها ظهور بوداي پنجم را منتظرند؛ يهوديان به جز مسيح (ماشيح) نجات دهنده‏اي نمي‏شناسند؛ مسيحيان، فارقليط را مي‏طلبند كه عيسي مسيح مژدة آمدنش را داده است؛ و بالاخره مسلمانان كه قائل به ظهور حضرت مهدي(ع) هستند.

البته چنين انديشه‏اي مختص مكاتب و اديان مذكور نيست، بلكه چنين رواياتي در اشكال مختلف، از قصص مذهبي گرفته تا اساطير و افسانه‏ها، در ميان همة اقوام و ملل متمدن و غيرمتمدن جهان و حتي قبايل بدوي وجود داشته و دارد. مثلاً ژرمن‏ها معتقد بودند كه فاتحي از طوايف آنان قيام نمايد و نژاد ژرمن را در جهان برتري بخشد. نژاد اسلاو بر اين باور بودند كه از مشرق زمين، يك نفر برخيزد و تمام قبايل اسلاو را متحد سازد و بر دنيا مسلط گرداند. اهالي يوگسلاوي (صربستان) نيز در سرودهاي حماسي خويش از شخصي به نام ((‏ماركو كراليه ويچ))[2] نام مي‏برند و انتظار ظهور وي را دارند. ساكنان جزاير انگلستان از ديرباز منتظر ظهور ((‏آرتور))ند كه در جزيرة ((‏آوالون)) سكونت دارد. بنابر عقيدة ايشانْ وي روزي ظاهر مي‏شود و نژاد ((‏ساكسون)) را در دنيا غالب مي‏گرداند و سيادت جهان، نصيب آن‏ها مي‏گردد.[3]

انديشة موعود در ميان قبايل بدوي و تمدن‏هاي امريكاي ميانه نيز به صورت‏هاي متنوع و جالبي وجود دارد. بنابر باور اكثر آن‏ها، شخصيت‏هاي اسطوره‏اي ايشان كه بعضاً تا مقام خدايي نيز ارتقا يافته‏اند، همان‏گونه كه به‏طور ناگهاني و اسرارآميزي ناپديد شدند، دوباره روزي مراجعت مي‏كنند و باعث نجات مردم و سامان بخشيدن به اوضاع جامعة خويش خواهند شد. مثلاً در ميان سرخپوستان امريكاي مياني، آزتك‏ها از ((‏كتسال كواتل Quetzal Coatl)) و تولتك‏ها از ((‏سه آكاتل توپيلتسين Ce Acatl Topiltzin)) و ماياها از ((‏كوكولكان Kukulcan)) در اساطير خويش ياد مي‏كنند كه احتمالاً منشأ هر سه يكي است.

بنابر روايات، سه آكاتل توپيلتسين (Topiltzin، شاهزادة ما) بزرگ‏ترين شخصيت اسطوره‏اي امريكاي كهن است كه در سال 977 م. به تخت نشست و باعث شكوفايي تولان شد، ولي در مدتي كوتاه به دلايل ديني، دشمنانش وي را طرد كردند و او با پيروانش به ساحل خليج يوكاتان رفت. چند سالي نزد قوم مايا ماند و در سال 999 به روايتي، هنگام مراجعت مُرد و به روايتي ديگر، غيب شد. چنانكه در افسانه‏ها آمده، سه آكاتل به هنگام ترك مردمش بر كَلكي از مارهاي به هم تابيده سوار شد و رفت و قول داد كه روزي از سمت طلوع خورشيد باز گردد. تاريخ آن را نيز معين كرد. اين تاريخ با سال 1519 (سال ورود اسپانيايي‏ها) به سرزمين آزتك مطابقت دارد. روايت‏ها در اين مورد بسيار متفاوتند.

بنا به روايتي، سه‏آكاتل كه سرخپوستان وي را پاپا مي‏ناميدند، به هنگام ترك سرزمين و مردمانش، ورود دسته‏اي از بيگانگان را از جانب مشرق پيشگويي كرد و به آنان گفت كه چهارمين يا پنجمين نسل با بيگانگان روبرو خواهند شد، و آن‏ها سرخپوستان را بردة خويش خواهند كرد، درست همان طور كه اكنون آن‏ها با او چنين رفتاري مي‏كنند و وي به جهت اذيت و آزار مردان اهريمن صفت، مجبور به ترك آنجاست. سپس رو گرداند و رفت. مردم تولا آنچه را وي گفته بود در كتاب‏هاي خويش تصوير كردند و منتظر حوادث ماندند. وي از شهرها و تپه‏ها گذشت و بر هر يك نامي نهاد. بسياري از مردم نيز به دنبالش روان شدند. بعضي گفته‏اند: تپه‏اي را گشود؛ به درون آن رفت و ناپديد شد. بعضي ديگر گفته‏اند: رداي خويش را بر دريا گسترد؛ علامتي روي آن كشيد؛ سپس بر روي آن نشست؛ به دريا زد و از نظرها ناپديد گشت.[4]

اينكاها نيز از ايزدي آفريننده موسوم به ((‏ويراكوچا Virakocha)) نام مي‏برند و معتقدند پس از آن كه كار آفرينش به دست وي پايان گرفت، دستورهايي براي مردمش بر جاي گذاشت، و قبل از آن كه در آسمان ناپديد شود، قول داد كه روزي مراجعت خواهد كرد.[5]

در ادبيات متأخر سرخپوستي به چهرة ديگري به نام ((‏اينكاري Inkarri)) بر

مي‏خوريم كه در اساطيرْ بيش‏تر از او به مثابة ((‏پسر خورشيد)) و ((‏زني وحشي)) ياد

مي‏شود؛ امّا او يك خداي سرخپوستي نيست، بلكه خاطره‏اي كمرنگ از پادشاهي باستاني است كه پس از ساليانِ دراز انتظار، زنده مي‏شود تا حقوق از دست رفتة سرخپوستان را باز پس گيرد.[6]

بوميان جزيرة ((‏هاوايي Hawai)) نيز در افسانه‏هاي خود از پهلواني اسطوره‏اي به‏نام ((‏رواو Rou)) ياد مي‏كنند. وي بنابر افسانه‏ها، روزي به طور ناگهاني سوار بر زورقي شد و در دل دريا گم شد؛ اما پيش از آن‏كه برود، وعده داد كه دوباره روزي سوار بر يك پرندة غول آسا باز خواهد گشت.[7]

ساكنان جزاير ((‏ملانئيد melaneid))، واقع در جنوب اقيانوس آرام، در اين باره

افسانه‏اي دارند مبني بر اين كه در زمان‏هاي دور، پادشاه يك سرزمين ناشناس ـ كه امريكا نام داشت ـ به ديدار آن‏ها آمده بود. نام اين خدا ((‏جان فرام John Frum)) بود، كه به آن‏ها قول داد در روزي از روزها، با پنجاه هزار تن از پيروان آسماني‏اش از دهانة آتشفشان ((‏مازور masur)) بيرون آيد و زندگي فقيرانة بوميان را بهبود بخشد و براي آن‏ها خوشبختي به ارمغان آورد. ولي بوميان مي‏گويند اين خدا فقط در صورتي نزد آن‏ها باز خواهد گشت كه آن‏ها سنّت‏ها را زنده نگاه داشته و خدايان را پرستش كنند.[8]

گذشته از اين‏ها، چنين معتقداتي را مي‏توان در اساطير كهن مصر باستان، چين و افسانه‏هاي يوناني بازشناخت.

موعود در آيين يهود

در عهد عتيق، كتاب مقدس يهوديان، اشارات مكرّري به نجات بخش آخر زمان شده است.[9] كسي كه خواهد آمد تا جهان مطلوبي را كه همه خواستار آنند و سودايش را در سر مي‏پرورانند، از نو بسازد. جهاني روشن و عاري از پليدي‏ها كه در آن آدمي به همة آرزوها و اميال پاك انساني برسد و كامياب شود. در زبور داوود كه تحت عنوان مزامير در عهد عتيق آمده، تقريباً در هر بخش از آن، اشاره به ظهور منجي آخرالزمان، و نويد پيروزي صالحان بر شريران، و بالاخره تشكيل حكومت واحد جهاني و تبديل اديان و مذاهب گوناگون به ديني واحد و جهان‏شمول موجود است:

و او قوم ترا به عدالت داوري خواهد نمود و مساكين ترا به انصاف. آن‏گاه كوه‏ها براي قوم، سلامتي را بار خواهند آورد، وتلها نيز در عدالت، مساكين قوم را دادرسي خواهد كرد، و فرزندان فقير را نجات خواهد داد، و ظالمان را زبون خواهد ساخت ... . در زمان او، صالحان خواهند شكفت و وفور سلامتي خواهد بود، مادامي‏كه ماه نيست نگردد. و او حكمراني خواهد كرد از دريا تا دريا، و از نهر تا اقصاي جهان. به حضور وي، صحرانشينان گردن خواهند نهاد و دشمنانِ او خاك را خواهند ليسيد... جميع سلاطين او را تعظيم خواهند كرد و جميع امّت‏ها او را بندگي خواهند نمود... بر مسكين و فقير كَرَم خواهد فرمود، و جان‏هاي مساكين را نجات خواهد بخشيد... نام او تا ابد الآباد باقي خواهد ماند؛ اسم او پيش آفتاب دوام خواهد كرد؛ آدميان در او براي يكديگر بركت خواهند خواست، و جميع امّت‏هاي زمين او را خوشحال خواهند خواند.[10]

يهوديان معتقدند نجات دهندة آخرالزمان، مسيح (=ماشيح) به معناي مسح شدة خداوند است كه جهان مطلوب و درخشان آينده را مي‏سازد. اكثر انديشمندان يهود بر اين باورند كه ظهور مسيح و فعاليت او براي بهبود وضع جهان و برقراري صلح و آرامش ميان همة اقوام و تأمين خواست‏ها و نيازهاي بشري، بخشي از نقشه‏هاي خداوند در آغاز آفرينش بوده است. براساس همين عقيده، لزوم وجود نجات بخش كه كسي جز مسيح نيست، پيش از آفرينش كاينات به ذهن خداوند خطور كرده است.[11]

به اعتقاد همة يهوديان، نجات دهنده (مسيح) انساني است همانند ديگران؛ امّا برخوردار از جلوه و جبروت خدايي. او جهان را با نور خويش كه جلوه‏اي از نور خداست روشن خواهد كرد. برخي ماشيح را همان داوود مي‏دانند. (هوشع 3: 5) برخي ديگر، او را از خانوادة داوود مي‏شمارند. (مزامير 18: 49-50)[12] گروهي نيز مي‏گويند كه خداوند در پايان جهان، داوود ديگري را براي نجات مردم مي‏فرستد. (ارمياه، 9:30)

در اين زمينه، انديشمندان آراي متفاوتي اظهار كرده‏اند كه گاه، يكديگر را نقض

مي‏كنند؛ امّا آنچه روشن است اين‏كه مسيح از خاندان داوود است كه در پايان جهان براي نوساختن جهان و نجات بشر ظهور خواهد كرد.

موعود در آيين مسيحيان

بنابر اعتقاد مسيحيانْ نجات دهنده، فارقليط به معناي تسلّي دهنده و شفيع و مددكار است؛ امّا در عهد جديد، مراد از آخرين نجات دهنده همان عيسي مسيح است كه بار ديگر زنده خواهد شد و جهانِ سراسر فساد و تباهي را نجات خواهد داد:

دربارة قيامت مسيح پيش ديده گفت كه: نفس او در عالم اموات گذاشته نشود و جسد او فساد را نبيند. پس همان عيسي را خدا برخيزاند و همة ما شاهد بر آن هستيم.[13]

همچنين مسيح نيز چون يك بار قرباني شد تا گناهان بسياري را رفع نمايد، بار ديگر بدون گناه براي كساني كه منتظر او مي‏باشند، ظاهر خواهد شد به جهت نجات.[14]

البته ذكر اين نكتة مهم در اين‏جا الزامي است كه در عهد جديد به جز عيسي مسيح، به موعود نجات‏بخش ديگري نيز اشاره شده است كه عيسي مسيح، وعدة آمدنش را

مي‏دهد. وي ((‏تسلي دهندة)) ديگري است كه مسيح از خدا (پدر) براي امّتش درخواست مي‏كند و خدا او را اعطا مي‏كند تا هميشه با ايشان باشد. جهان او را نمي‏بيند و

نمي‏شناسد، ولي آنان‏كه به مسيح ايمان دارند، وي را باز مي‏شناسند:

و من از پدر سؤال مي‏كنم و تسلّي دهنده‏اي ديگر به شما عطا خواهد كرد تا هميشه با شما باشد؛ يعني روح راستي كه جهان نمي‏تواند او را قبول كند. زيرا كه او را نمي‏بيند و نمي‏شناسد؛ امّا شما او را مي‏شناسيد، زيرا كه با شما مي‏ماند و در شما خواهد بود.[15]

او آن مسيحايي نيست كه امّت موسي و يهوديانْ انتظارش را داشته و دارند. او بعد از عيسي مسيح و پس از رفتن وي خواهد آمد. او هدايتگر به همة راستي‏هاست و جهان را به عدالت و داوري ملزم خواهد نمود. از خود چيزي نمي‏گويد، بلكه از مسيح خبر مي‏دهد و او از خدا (پدر):

و من به شما راست مي‏گويم كه رفتن من براي شما مفيد است؛ زيرا اگر نروم تسلّي دهنده نزد شما نخواهد آمد، امّا اگر بروم او را نزد شما مي‏فرستم. و چون او آيد جهان را بر... عدالت و داوري ملزم خواهد نمود... وليكن چون او، يعني روح راستي، آيد شما را به جميع راستي هدايت خواهد كرد؛ زيرا كه او از خود تكلّم نمي‏كند، بلكه به آنچه شنيده است سخن خواهد گفت و از امور آينده به شما خبر خواهد داد. او مرا جلال خواهد داد؛ زيرا آنچه آنِ من است خواهد گرفت و به شما خبر خواهد داد... .[16]

موعود در آيين هندو

در آيين هندو، موعود نجات‏بخش موسوم به ((‏كالكي kalki)) در پايان آخرين دورة زماني از ادوار چهارگانة جهاني، يعني ((‏كالي يوگه))[17] ظهور خواهد كرد. بنابر تفكر هندويي، جهان از چهار دورة رو به انحطاط تشكيل شده است. در چهارمين دوره، يعني عصر كالي، فساد و تباهي سراسر جهان را فرا مي‏گيرد. زندگاني اجتماعي و معنوي به نازل‏ترين حدّ خود نزول مي‏كند و موجبات زوال نهايي را فراهم مي‏سازد.[18]

در اين عصر (كالي يوگه يا دورة انحطاط) كه بنابر باورهاي هندويي از نيمه شب بين 17 و 18 ماه فوريه سال 3102 قبل از ميلاد مسيح شروع گرديده، و ما اكنون در آن به سر مي‏بريم، فقط به يك چهارم دَرْمه (دين يا نظم كيهاني) عمل مي‏شود و سه چهارمش به فراموشي سپرده شده است.

مردمان اين دوره گناهكار، ستيزه‏جو و چون گدايان، بداقبال و سزاوار اقبالي نيستند. چيزهاي بي‏ارزش را ارج مي‏نهند، آزمندانه مي‏خورند و در شهرهايي زندگي مي‏كنند كه پر از دزدان است.[19]

در پايان چنين دوران سياهي، آخرين و دهمين تجلّي (اوتارة) ((‏ويشنو Vishnu)) موسوم به كالكي،[20] سوار بر اسبي سفيد و به هيأت انسان ظهور خواهد كرد. وي سراسر جهان را سواره و با شمشيري آخته و رخشان در مي‏نوردد تا بدي و فساد را نابود كند. با نابود كردن جهان، شرايط براي آفرينشي نو مهيا مي‏شود تا در مهايوگاي آتي، ديگر بار عدالت و فضيلت ارزش يابند.[21]

موعود در آيين بودا

در آيين بودا، انديشة منجي موعود با مفهوم ((‏ميْتْرِيه Maitreya)) (واژه‏اي سنسكريت به معناي مهربان) تبيين مي‏گردد. در الهيات بودايي، او را بوداي پنجم[22] و آخرين بودا از بودايان زميني مي‏دانند كه هنوز نيامده است، امّا خواهد آمد تا همة انسان‏ها را نجات دهد. در نمادنگاريِ بودايي، او را به هيأت مردي نشسته كه آمادة برخاستن است، نمايش مي‏دهند تا نمادي باشد از آمادگي وي براي قيام!

روايات بودايي دربارة شخصيت و چگونگي ظهور آخرين بودا يا منجي موعود يعني كسي كه خواهد آمد تا همگان را مژدة رهايي داده و آن‏ها را از چرخة آهنين رجعت‏هاي مداوم به عالم نجات دهد) همداستان نيستند. در سنّت مهايانه كه يكي از دو سنّت يا مذهب اصلي بودايي است، توجه بيش‏تري به شخصيت ميتريه شده است. در روايات مهايانه‏اي، شاكيه موني ـ كه همان ((‏گُتمه Gautama)) بوداي مشهور است ـ چهارمين بودا و ميتريه كه پس از او خواهد آمد، به عنوان بوداي پنجم معرفي شده است. در حالي كه در برخي روايات بودايي، گُتمه بوداي هفتم است و بوداسف (Bodhesattava) در آينده و به عنوان آخرين بودا ظهور خواهد كرد.

دربارة زندگي و سرنوشت مقدّر ميتريه نيز به عنوان آخرين بودا اختلاف وجود دارد. در ((‏كانون پالي)) (منبع اصلي اطلاعات ما از آيين بوداي اوليه) اهميّت چنداني به وي

نداده‏اند؛ تنها در يك سوره (سورة چكّه وتّي سيهه ناده) از اين مجموعه نام او را برده‏اند. امّا از آثار غير كانوني (غير مقدس) دو اثر به اين آموزه اختصاص يافته است.

در ((‏مهاوَنسه Mahavansa)) كه به تاريخ سريلانكا مي‏پردازد، روز شمار حوادث مربوط به قيام ميتريه به وضوح چنين گفته شده است:

پس از آن كه شاكيه موني به پري نيروانه (نيروانة بزرگ) رسيد، جهان پاي به سراشيبي اجتماعي و كيهان شناختي نهاد؛ پنج هزار سال پس از آخرين بودا، آفتاب آموزه‏هاي بودايي افول مي‏كند و طول عمر آدميان به ده سال فرو مي‏كاهد. در اين زمان، چرخه‏ وارو مي‏گردد: زندگي متحوّل شده، به طوري كه متوسط عمر مردم به هشتاد هزار سال مي‏رسد.[23] با اين عمرهاي طولاني و زمينة مناسب براي تعاليم بودا، يك ((‏چكره ورتين Cakravartin)) يا (راهنما) خواهد آمد. او براي مردم رفاه و بهروزي مي‏آورد و آموزه‏هاي بودا را ترويج مي‏كند. آن گاه كه چنين فضايي بهشت گون فراهم آمد، ميتريه از آسمان ((‏توشيته Tushita)) نزول مي‏كند، بوداييِ خويش را به كمال مي‏رساند، و درمه را به فرهيختگان مي‏آموزد. ((‏مَها كشيپه Mahakashyapa))، از مريدان برجستة بودا، از خلسه‏اي كه پس از پري نيروانة معلم خويش بدان فرو رفته بود، بيرون مي‏آيد تا بار ديگر بودا را خدمت كند و آموزه‏هاي آن روشني يافته را بشنود.[24]

موعود در آيين‏ زرتشت[25]

برخلاف ديگر اديان، كه معمولاً منتظر يك موعود نجات‏بخش‏اند، زرتشتيان منتظر سه موعود هستند كه هر يك از آن‏ها به فاصلة هزار سال از ديگري ظهور خواهد كرد. در اين‏جا لازم است قبل از پرداختن به مسألة سه موعود، اشاره‏اي گذرا به بحث ادوار جهاني يا سال كيهاني در آيين زرتشت داشته باشيم، كه افسانة ظهور اين موعودهاي سه‏گانه در چنين چارچوبي جاي داده شده است. البته بايد ياد آور شويم كه متن‏هاي زرتشتي دربارة اين كه ((‏سال كيهاني)) از چند هزاره تشكيل مي‏شود هم سخن نيستند. پاره‏اي مي‏گويند از نُه هزاره، و برخي اين دورة جهاني را به مناسبت دوازده برج سال طبيعي و دوازده نشان منطقة البروج، متشكل از دوازده هزاره مي‏دانند. قرايني نيز حكايت مي‏كند رقم اصلي شش هزار سال بوده و به تدريج، به نُه هزار سال و دوازده هزار سال افزايش يافته است.[26]

اميل بنونيست (Emil Benveniste) در اين باره مي‏نويسد: ((‏نُه هزار سالْ عقيدة زروانيان و دوازده هزار سالْ اعتقاد مزديسنان غير زرواني است.))[27] امّا ((‏نيبرگ Nyberg)) عقيده دارد كه عمر جهان بنابر رأي زروانيان دوازده هزار، و بنابر اعتقاد مزديسنان غير زرواني نُه هزار سال است.[28] با اين همه، سال كيهاني كامل، چنان‏كه مشروحاً در فصل اول بندهش مندرج است، دوازده هزار سال است، كه خود به چهار دوره يا عهد سه هزار ساله تقسيم مي‏شود.[29]

در سه هزارة اول، اهورا مزدا عالم فروهر، يعني عالم روحاني را بيافريد، كه عصر مينوي جهان بوده است. در سه هزارة دوم از روي صور عالم روحاني، جهان جسماني خلقت يافت. در اين دوره، امور جهان و زندگي مردمانْ فارغ از گزند و آسيب بود و به همين جهت، عصر طلايي تاريخ ديني مزديسنان ناميده مي‏شود. سه هزارة سوم، دوران شهرياري شهرياران و خلقت بشر و طغيان و تسلط اهريمن است. زرتشت درست در آغاز هزارة اول از دوران چهارم زاده شد؛ يعني هنگامي كه بنا بر سنت دوران واپسين از چهار دورة عمر جهان بود.[30]

به موجب روايات زرتشتي و بنا به يشت نوزدهم، در آخرالزمان از زرتشت سه پسر متولد مي‏شود كه با نام عمومي سوشيانس خوانده مي‏شوند. اين نام به‏خصوص براي تعيين آخرين موعود تخصيص يافته و او آخرين مخلوق اهورا مزدا خواهد بود. كلمة ((‏سوشيانس)) كه از ريشة ((‏سو Sav,Su)) به معني سود و سودمند است، در اوستا ((‏سئوشيانت Saoshyant)) آمده و در پهلوي به اشكال گوناگوني چون: سوشيانت، سوشيانس، سوشانس، سوسيوش، سيوسوش آمده است.[31] در فروردين يشت، بند 129، در معني سوشيانت چنين آمده است: ((‏او را از اين جهت سوشيانت خوانند، براي آن كه او به كلية جهان مادي سود خواهد بخشيد.))[32]

اين كلمه چندين بار در گاتاها براي شخص زرتشت به كار رفته و پيامبر خود را سوشيانت خوانده؛ يعني كسي كه از وجودش سود و نفع بر مي‏خيزد و سود رساننده است. (يسنا، 45/11، 48/9، 53/2) همچنين چندبار ديگر در سرودها، اين واژه به صورت جمع آمده و زرتشت، خود و يارانش را ((‏سود رسانندگان)) معرفي كرده است. (يسنا، 34/13، 46/3، 48/12)[33] در ساير قسمت‏هاي اوستا نيز غالباً سوشيانس‏ها به صورت جمع آمده و منظور از آن‏ها، پيشوايان و جانشينان زرتشت است كه در تبليغ كردن دين كوشا هستند و مردم را به راه راست هدايت مي‏كنند.[34] در يسنا (24/5) از سوشيانس‏ها با عنوان نوكنندگان جهان و مرداني كه هنوز متولد نشده‏اند ياد مي‏شود:

ستايش و نيايش و خشنودي و آفرين با فروهرهاي همة پاكان؛ آن پاكاني كه مرده‏اند و آن پاكاني كه زنده‏اند و آن مرداني كه هنوز زاييده نشده، سوشيانت‏هاي نو كننده‏اند.[35]

امّا عمدة مطالب دربارة سوشيانس‏ها در يشتهاي سيزدهم و به ويژه نوزدهم آمده است. در يشت 19، بند 88 به بعد، دربارة ظهور سوشيانس در آخرالزمان و نو شدن گيتي و سپري شدن جهان چنين آمده است:

فرّكياني نيرومند مزدا آفريده را ما مي‏ستاييم؛ (آن فرّ) بسيار ستودة زبردست، پرهيزگار، كارگر چست را كه برتر از ساير آفريدگان است؛ كه به سوشيانت پيروزمند و به ساير دوستانش تعلق خواهد داشت.[36] در هنگامي كه گيتي را نوسازد؛ (يك گيتي) پير نشدني، نمردني، نگنديدني، نپوسيدني، جاودانِ زنده، جاودانِ بالنده و كامروا. در آن هنگامي كه مردگان دگر باره برخيزند و به زندگانْ بي مرگي روي كند. پس آن گاه او (سوشيانت) به در آيد و جهان را به آرزوي خود تازه كند.

پس جهاني كه فرمانبردار راستي است فنا ناپذير گردد. دروغ دگرباره به همان جايي رانده شود كه از آن جا از براي آسيب رساندن به راستي پرستان و نژاد و هستيِ وي آمده بود. تباهكار نابود خواهد گرديد؛ فريفتار رانده خواهد شد.[37]

براساس روايات پهلوي، نطفة زرتشت در درياچة هامون، ‌[كيانسيه يا كَسَه‏اُيه (Kasaoya)] قرار دارد. در آخرين هزاره از عمر جهان (هزارة دوازدهم) سه دوشيزه از اين نطفه بارور مي‏شوند و سه موعود مزديسنان را مي‏زايند. در يشت سيزدهم، بند 62 آمده است:

فروهرهاي نيك تواناي پاك مقدسين را مي‏ستاييم كه نُه و نود و نهصد و نه هزار و نُه بار دَه هزار (يعني 99999) از آنان نطفة سپنتمان زرتشت مقدس را پاسباني مي‏كنند.[38]

امّا در يشت سيزدهم، بندهاي 128 و 129 مهم و قابل توجه هستند. دربند 128 مجموعاً از نُه پارسا ـ كه شش تن از آن‏ها ياران سوشيانس[39] و سه تن ديگر موعودهاي آينده‏اند ـ ياد شده و فروشي‏شان ستوده شده است. اين سه تن در اصل همان سه پسر آيندة زرتشت يا موعودهاي نجات‏بخش هستند كه در هزارة آخر عمر جهان به فاصلة هزار سال از همديگر ظهور خواهند كرد. اين سه تن عبارتند از:[40]

1. اوخشْيَت اِرتَه (Ukhsyat ereta)، يعني پرورانندة قانون مقدس (نيرو دهنده و روا كنندة قانونِ دين و دادِ زرتشت).[41] امروزه اين نام را اوشيدر يا هوشيدر گويند، و در كتب پهلوي به صورت خورشيتدر يا اوشيتر آمده است. گاه كلمة بامي را به آن افزوده، هوشيدر بامي مي‏گويند كه به معني هوشيدر درخشان است.

2. اوخْشْيَت نِمَه (Ukhsyat nemah)، يا اوخشيَت نِمَنگه، يعني پرورانندة نماز و نيايش. امروزه آن را اوشيدر ماه يا هوشيدر ماه مي‏گويند، ولي در كتب پهلوي به صورت خورشيتماه و اوشيتر ماه ضبط شده است.

3. اَستْوَتْ اِرِتَه (Astvat ereta)، يعني كسي كه مظهر و پيكر قانون مقدس است. در خود اوستا نيز به معني لفظي اين كلمه اشاره شده و در بند 129، يشت سيزدهم،

مي‏خوانيم:

كسي كه سوشيانت پيروزگر ناميده خواهد شد و اَستوَت اِرِتَه ناميده خواهد شد. از اين جهت سوشيانت، براي اين كه او به سراسر جهان مادي سود خواهد بخشيد؛ از اين جهت استوت ارته، براي اين كه او آنچه را جسم و جاني است، پيكر فنا ناپذير خواهد بخشيد، از براي مقاومت كردن بر ضد دروغ جنس دو پا (بشر)، از براي مقاومت كردن در ستيزه‏اي كه از طرف پاكدينان برانگيخته شده باشد.[42]

و اين استوَت اِرته همان سوشيانس، يعني سومين و آخرين موعود در آيين مزديسناست. چنان كه اشارت رفت، اين سه برادر از پشت و نطفة زرتشتْ پيامبر ايران هستند. بنابر سنت نطفة زرتشت را ايزد نريوسنگ برگرفت و به فرشتة آب (ناهيد) سپرد، كه آن را در درياچة كيانسيه (هامون) حفظ كرد.

در آغاز هزارة يازدهم، دوشيزه‏اي از خاندان بهروزِ خداپرست و پرهيزگار در آن درياچه آبتني مي‏كند و از آن نطفه آبستن مي‏شود. پس از سپري شدن نُه ماه، هوشيدر پا به عرصة دنيا خواهد گذاشت. اين پسر در سي سالگي از طرف اهورا مزدا برانگيخته مي‏شود و دين در پرتو ظهورِ وي جان مي‏گيرد. از جملة علامات ظهور وي اين است كه خورشيد دَه شبانه روز، غير متحرك در آسمان خواهد ماند و به هفت كشور روي زمين خواهد تابيد. آن كه دلش با خدا نيست، با ديدن اين شگفتي، از هول و هراس جان خواهد باخت و زمين از ناپاكان تهي خواهد گشت.

در آغاز هزارة دوازدهم، دگرباره دوشيزه‏اي از خاندان بهروز در درياچة هامون تن خود را مي‏شويد و از نطفة زرتشت بارور مي‏شود، و از او هوشيدر ماه زاده خواهد شد و در سي سالگي به رسالت خواهد رسيد. در هنگام ظهور وي، خورشيد بيست شبانه روز ميان آسمان مي‏ايستد. در دورانِ شهرياري روحاني هوشيدر ماه، ضحاك از كوه دماوند زنجير گسيخته، و به ستمگري و بيداد مي‏پردازد. به فرمان اهورا مزدا، يلِ نامور، گرشاسب، از دشت زابلستان به پا مي‏خيزد و آن ناپاك را هلاك مي‏كند.

در پايان هزارة دوازدهم، باز از خاندان بهروز، دوشيزه‏اي در آب هامون شست‏وشو

مي‏كند و بارور مي‏شود و از او سوشيانس، آخرين آفريدة اهورا مزدا، متولد مي‏شود. در سي‏سالگي، مزديسنا امانت رسالت را به وي واگذار مي‏كند. به واسطة نشانة متوقف شدن خورشيد در وسط آسمان، به عالميان ظهور سوشيانس و نو كنندة جهان بشارت داده خواهد شد. از ظهور وي، اهريمن و ديوِ دروغ نيست و نابود گردد. ياران آن موعود كه از جاودانان هستند، قيام مي‏كنند و همراه وي خواهند بود تا مردگان برخيزند و جهان معنوي روي نمايد.[43]

موعود در آيين ماني

اعتقاد به موعود در عقايد مانوي نيز خودنمايي مي‏كند. در انجيل زنده[44] كه از متون مقدس مانويان و منسوب به ماني است، ماني خود را فارقليط، يعني همان كس كه مسيح مژدة آمدنش را داده بود، مي‏داند. در زبور مانوي كه يكي ديگر از آثار ادبي ديني مانويان است و به پيروي از زبور داوود سروده شده، ماني همان فارقليط معرفي شده است:

او را بزرگ مي‏داريم

فارقليط، ماني را

پسر و روح القدس را؛ آنان را مي‏ستاييم با راستي.[45]

البته در جايي ديگر نويد موعود ديگري به جز ماني داده شده است:

اي فارقليط! تو از عيسي نازل شده‏اي،

با صلح آمدي اي خورشيد نوينِ جان هاي آدميان!

با صلح فرازآمدي، اي خداوندگار ما، ماني!

بماي[46] تو را بستاييم و موعود نوين تو را.[47]

در قطعة شمارة 9 اسناد مكشوفة تورفان Turfun (كلكسيون لنينگراد) پرسش‏هايي دربارة آخرالزمان و علامات آن مطرح مي‏شود. اين اسناد، سال‏ها پس از زمان ماني نوشته شده است، ولي از آن‏ها چنين بر مي‏آيد كه پيروان ماني به ظهور وي در آخرالزمان معتقد بوده‏اند. قسمت‏هايي از كتاب شاپورگان[48] ماني وجود دارد كه در آن‏ها اشاره به ظهور ماني نمي‏شود، امّا از قراين چنين به دست مي‏آيد كه انتظار ظهور عيسي را دارند. در شاپورگان ترجمة ((‏مولر muller)) نام ((‏خرديشهر ايزد))[49] آمده كه در آخرالزمان بايد ظهور كند. جكسون عقيده دارد كه بي‏شك عيسي به اين لقب ناميده شده است.[50] در نيايشي دربارة آمدن دوبارة عيسي چنين مي‏خوانيم:

به من بگو اي شهريار، آريامان![51]

نشانم ده اي گرامي‏ترين پسر!

دربارة زمان آمدنت، هنگامي كه سرانجام مي‏آيي.

اي منجي بزرگ، اي آموزگار من! بگو دربارة آن زمان و نشانه‏هاي آن.[52]

به هر حال، وقايعي كه با ظهور مصادف مي‏‏شود، عبارت از علامات شگفت‏انگيزي است كه در آسمان پديد مي‏آيد و بر آمدنِ ((‏خرديشهر ايزد)) دلالت مي‏كند، و دانش را پيش از تكميل فرشگرد به دنيا مي‏آورد. فرشتگاني از شرق و غرب به فرمان او فرستاده مي‏شوند و به همة اهل دنيا پيام مي‏فرستند. امّا اشخاص شرور، او را انكار مي‏كنند و كاذب مي‏شمارند. از طرف ديگر، پنج تن از نگهبانان پيروزگر آسمان‏ها و زمين‏ها با پرهيزگاران و ديوان فروتن به پرستش او سر فرود مي‏آورند.[53]

------------------

منابع و مآخذ

1. آيين بودا، هانس ولفگانگ شومان، ترجمة ع. پاشايي.

2. آيين گنوسي و مانوي، ويراستة ميرچاالياده، ترجمة ابوالقاسم اسماعيل‏پور، انتشارات فكر روز، 1373.

3. اديان و مكتب‏هاي فلسفي هند، داريوش شايگان، انتشارات اميركبير، 1356.

4. اساطير هند، ورونيكا ايونس، ترجمة باجلان فرخي، انتشارات اساطير، 1373.

5. اسطورة آفرينش در آيين ماني، ابوالقاسم اسماعيل‏پور، انتشارات فكر روز، 1375.

6. اسطورة بازگشت جاودانه، ميرچا الياده، بهمن سركاراتي، نشر قطره، 1378.

7. انتظار مسيحا در آيين يهود، جوليوس كرينستون، ترجمة حسين توفيقي، مركز مطالعات و تحقيقات اديان و مذاهب، 1377.

8. او خواهد آمد، داوود الهامي، علي اكبر مهدي‏پور.

9. ايران در زمان ساسانيان، آرتور كريستين سن، ترجمة رشيد ياسمي، انتشارات دنياي كتاب، چاپ نهم، 1374.

10. بندهش، فرنبغ دادَگي، گزارنده مهرداد بهار، انتشارات توس، 1369.

11. بندهش هندي، تصحيح و ترجمه، رقيه بهزادي، مؤسسة مطالعات و تحقيقات فرهنگي، 1368.

12. پيام‏آور گذشته‏ها، اريك فون دانيكن، بدون نام مترجم، بي‏تا.

13. تاريخ اديان، هاشم رضي، انتشارات كاوه، ج 4 و 5، 1345.

14. تاريخ كيش زرتشت، مري بويس، ترجمة همايون صنعتي‏زاده، انتشارات توس، 1374.

15. دانشنامة مزديسنا، دكتر جهانگير اوشيدري، نشر مركز، 1371.

16. دايرةالمعارف فارسي، به سرپرستي غلامحسين مصاحب.

17. در جستجوي افسانه‏هاي قديمي، اريك فون دانيكن، ترجمة شيرين رادان، انتشارات فردوسي، 1372.

18. دين ايراني بر پاية متن‏هاي معتبر يوناني، اميل بنونيست، ترجمة دكتر بهمن سركاراتي، نشر قطره 1377.

19. دين و اسطوره در امريكاي وسطا، مهران كندري، مؤسسة مطالعات و تحقيقات فرهنگي، 1372.

20. دين‏هاي ايران باستان، هـ .س. نيبرگ، ترجمة دكتر نجم‏آبادي، مركز ايراني مطالعة فرهنگ‏ها، 1359.

21. رسالة سوشيانس، استاد پورداوود، انتشارات فروهر، چاپ دوم، 1374.

22. زبور مانوي، سي. آر.سي. آلبري، ترجمة ابوالقاسم اسماعيل‏پور، انتشارات فكر روز، 1375.

23. زندوهومن يسن، صادق هدايت، بي‏تا.

24. فرهنگ نام‏هاي اوستا، هاشم رضي، ج 2، انتشارات فروهر، 1346.

25. فرهنگ و تمدن امريكاي جنوبي، مهران كندري، مؤسسه مطالعات و تحقيقات فرهنگي، 1371.

26. فرهنگ و تمدن امريكاي ميانه، همان، 1369.

27. كتاب مقدس، ترجمة انجمن كتاب مقدس.

28. گنجينه‏اي از تلمود، ا.كهن، راب، ترجمة امير فريدون گرگاني، چاپ زيبا، 1350.

29. مقالات تقي‏زاده، زير نظر ايرج افشار، ج 9 (ماني و دين او)، انتشارات شكوفان، 1356.

30. مقالة ((‏گونه‏شناسي انديشة موعود در اديان مختلف))، علي موحديان عطار، فصلنامة هفت آسمان، ش 12-13.

31. مقالة ((‏موعود در آيين زرتشت))، نگارنده، همان، شمارة 3-4.

32. مهابهارت، جلالي نائيني، ناشر كتابخانة طهوري، 1359.

33. نجات بخشي در اديان، محمدتقي راشد محصل، مؤسسة مطالعات و تحقيقات فرهنگي، 1369.

34. ونديداد، ترجمه و يادداشت‏ها، هاشم رضي، ج 1 و 4، انتشارات فكر روز، 1376.

35. ويسپرد، گزارش پورداوود، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دوم، 1357.

36. يسنا، همو، انتشارات دانشگاه تهران، ج 1، چاپ سوم، 1356.

37. يشتها، همو، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ سوم، 1356.

------------------

پي نوشت ها

[1] . يوتوپيا Utopia : نام كتابي كه سرتامس مور به لاتيني (1516) نوشته است. اين كتاب در شرح كشوري خيالي و آرماني است كه در آن نظام كاملي براي سعادت نوع بشر حكمفرما است، و از هرگونه شر و بدي از قبيل فقر و بدبختي عاري است. شهرت كتاب به حدي بود كه كلمة يوتوپيا، اسم عامي براي كلية كشورهاي خيالي فلاسفة اجتماعي شد. ر.ك: دايرة المعارف فارسي.

[2] . ماركو كراليه ويچ marko kralyevic كسي است كه به خاطر دليري‏هايش در نيمة دوم سدة چهاردهم ميلادي در بين اهالي يوگسلاوي پر آوازه شد. وي به تدريج شخصيتي تاريخي و اسطوره‏اي پيدا كرد و سرودهاي حماسي بسياري را به خود اختصاص داد. در وجود تاريخي او هيچ ترديدي وجود ندارد و حتي تاريخ مرگ او نيز دقيقاً سال 1394 بوده است. ر.ك: ميرچا الياده، اسطورة بازگشت جاودانه، بهمن سركاراتي، ص 54.

[3] . ر.ك: داود الهامي، او خواهد آمد، ص 87-88.

[4] . ر.ك: مهران كندري، دين و اسطوره در امريكاي وسطا، ص 118 همو، فرهنگ و تمدن امريكاي ميانه، ص 212-218. اين تذكر لازم است كه اسطورة زندگي اين شخصيت چنان در قلب و روح سرخپوستان جايگزين شد كه باعث شكست قوم آزتك شد. پيشگويي‏هاي وي نتايج هولناكِ تاريخي در برداشت. زيرا در سال 1519 ـ يعني همان سالي كه پيشگويي كرده بود باز مي‏گردد ـ ((‏ارناندو كورتس H.cortez)) (مردي سفيدپوست و ريش‏دار) پاي به سرزمين آزتك گذاشت و شيرازة تمدن آنان را از هم گسست.

همچنين ر.ك: هاشم رضي، تاريخ اديان، ج 5، ص 678-680 و ص 734.

[5] . اريك فون دانيكن، در جستجوي افسانه‏هاي قديمي، ترجمة شيرين رادان، ص 101؛ مهران كندري، فرهنگ و تمدن امريكاي جنوبي، ص 250-252.

[6] . The Encyclo Pedia of Religion,v.13,P.471 نقل از: علي موحديان عطار، مقالة گونه‏شناسي انديشه موعود در اديان مختلف، مجلة هفت آسمان، شماره 12- 13، ص 128.

[7] . هاشم رضي، تاريخ اديان، ج 4، ص 201 و ج 5، ص 679.

[8] . اريك فون دانيكن، پيام آور گذشته‏‏ها، ص 244.

[9] . ر.ك: اشعيا، 1:11-10 و 65: 9-13 و 18-20؛ دانيال، 12: 1-5 و 10-13؛ حبقوق، 2: 3-5.

[10] . مزامير72: 2-18؛ و ر.ك: مزامير 37: 9-12، 17-18 و 96: 10-13.

[11] . ((‏از آغاز خلقت عالم، پادشاه ماشيح به دنيا آمد؛ زيرا (لزوم وجود او) حتي پيش از آن‏كه جهان آفريده شود به ذهن (خداوند) خطور كرده بود.)) ر.ك: گنجينه‏اي از تلمود، ص 352. به اعتقاد مسيحيان نيز، عيسي مسيح آخرين نجات‏بخش است و در مورد آفرينش وي به چنين انديشه‏اي برمي‏خوريم آن جا كه عيسي(ع) با يهوديان به گفت‏وگو مي‏پردازد، ظاهراً به وجود خويش در آغاز آفرينش اشاره مي‏كند: يهوديان بدو (=عيسي) گفتند: ((‏هنوز پنجاه سال نداري و ابراهيم را ديده‏اي؟ عيسي بديشان گفت: آمين، آمين، به شما مي‏گويم كه پيش از آن‏كه ابراهيم پيدا شود من هستم.)) انجيل يوحنا، 8: 56 و57.

به نقل از : محمدتقي راشد محصّل، نجات‏بخشي در اديان، ص 115.

[12] . تصور تلمود پيرامون شخصيت مسيحا به طور خلاصه چنين است: يك انسان كه نهالي از خاندان سلطنتي داوود است، و قداست او تنها به سبب موهبت‏هاي طبيعي وي خواهد بود. امّت‏هاي مشرك به دست او نابود خواهند شد و بني‏اسرائيل قدرت جهاني خواهند يافت. مادر او زني از قبيلة ((‏دان)) خواهد بود و در شهر ((‏بيت لحم)) زاده خواهد شد. خدا پيش از آفرينش، نام او را در خاطر خود آفريده است. نام‏هاي او عبارتند از: بن داوود، داوود، مِناحِم بن حزقيا، صِمَح، شالوم، حَدرَك، شيلو، حنينا... و نام‏هاي بسياري ديگر كه در ((‏ترگوميم))، ((‏تلموديم)) و ((‏ميدراشيم)) آمده است.

انتظار مسيحا در آيين يهود، ص 65 و 66. براي آگاهي بيشتر ر.ك: گنجينه‏اي از تلمود، ص 3-352.

[13] . اعمال رسولان، 2: 31 و 32.

[14] . رساله به عبرانيان، 28:9.

[15] . انجيل يوحنا، 17:14.

[16] . انجيل يوحنا، 16: 8-14. كتاب مقدس، ترجمة انجمن كتاب مقدس.

[17] . بنا به ((‏پورانه‏ها Puranas)) هر دورة جهاني (مهايوگه Maha Yuga) به چهار عصر تقسيم شده كه عبارتند از: 1. كريتايوگه Krita Yuga يا ستيا يوگه Satya 2. ترتايوگه Treta 3. دواپارايوگه Dvapara 4. كالي يوگه Kali. اين چهار عصر را مي‏توان با اعصار چهارگانة طلا، نقره، مفرغ و آهن مذكور در اساطير يوناني مقابله كرد.

براي آگاهي بيش‏تر دربارة ادوار جهاني ر.ك: داريوش شايگان، اديان و مكتب‏هاي فلسفي هند، 1: 281-284؛ جلالي نائيني، مهابهارت، 1: 20-22، 139، 353 به بعد؛ 3: 55، 126-127، 257، 305؛ ورنيكا ايونس، اساطير هند، ترجمة باجلان فرخي، ص 39-43.

[18] . در ويشنو پورانه Visnu Purana,Iv,23 آمده است: ((‏فساد بر همه چيز حكمفرما خواهد شد، دولت و ثروت تنها معيار ارزش و مقام، شهوت يگانه پيوند ميان زن و مرد، دروغ تنها راه موفقيت در امور دنيوي محسوب خواهد شد. نظام طبقاتي متلاشي شده و دستورات و احكام ودايي را كسي ديگر رعايت نخواهد كرد... .)) نقل از: اديان و مكتب‏هاي فلسفي هند، 282:1.

[19] . اساطير هند، ص 41.

[20] . در ((‏بهگوته پورانه)) آمده: ((‏در غروب گاه عصر فعلي، آن‏گاه كه شهرياران اين دير جمله دزد شده‏اند، امير كائنات از برهمن به وجود آمده و او را ((‏كالكي)) نام خواهند گذارد)). نقل از: اديان و مكتبهاي فلسفي هند، همان، 274:1.

[21] . اساطير هند، ص 125-126.

[22] . در الهيات بودايي مهايانه‏اي چهار لاية الوهي قابل شناسايي است. در بالا، ((‏بوداي مطلق)) با دو جنبة شخصي و غيرشخصي قرار دارد، كه از آن به عنوان ((‏درمه كايه Darmakaya)) ياد مي‏كنند. در لاية پايين‏تر، پنج بوداي برتر جاي دارند كه به منزلة تجلّيات صفات بوداي مطلقند. مفهوم ((‏سم بگه كايه Sambhogakaya)) در الهيات مهايانه‏اي اشاره به اين وجودات ماورايي است. در مرتبة بعد، بودايان خاكي يا ((‏نرمانه كايه Narmanakaya)) جاي دارند كه هر كدام به نوعي وابسته به يكي از بودايان برتر است. اينان به نوبت در زمين تجلّي كرده‏اند يا خواهند كرد. ((‏شاكيه موني Shakyamuni)) كه همان گُتمه بوداي مشهور است، چهارمين از اين‏هاست، و ميتريه پس از او خواهد آمد. در پايين اين سلسله ((‏بُدي سَتوه Bodhisattava)) (بوداسف)هاي برترند كه آخرين مرحلة نيروانه شان را به تأخير انداخته‏اند تا همة موجودات نجات يابند. ر.ك: هانس ولفگانگ شومان، آيين بودا، ترجمة مع. پاشايي، ص 121.

[23] . در روايات بودايي، زوال و تباهي فزايندة انسان با كاهش تدريجي عمر آدمي مشخص شده است، چنان كه مطابق روايتي، در زمان بوداي اول به نام ((‏ويپاسي Vipassi)) كه نودويك ((‏دَور)) پيش ظهور كرد، طول عمر آدم‏ها هشتاد هزار سال بود و در زمان بوداي دوم به نام ((‏سيكهي Sikhi)) كه سي ((‏دَور)) پيش در جهان پديدار شد، عمر آدمي هفتاد هزار سال بوده، و الي آخر. بوداي هفتم يعني گتمه، هنگامي ظهور مي‏كند كه عمر آدمي به حداقل رسيده است و مردمان فقط صد سال مي‏زيند. آخرين بودا يعني بوداسف در آينده دوباره ظهور خواهد كرد تا مژدة رهايي همة موجودات را براي هميشه نويد دهد. ر.ك: اسطورة بازگشت جاودانه، ص 124.

[24] . ر.ك: مقالة گونه شناسي انديشة موعود، ص 118.

[25] . نگارنده در اين بخش، از مقالة ديگر خويش تحت عنوان ((‏موعود در آيين زرتشت)) استفادة بسياري برده است. خوانندگان محترم مي‏توانند رجوع كنند به: مجلة هفت آسمان، شمارة 4-3، ص 107-122.

[26] . مري بوليس، تاريخ كيش زرتشت، ترجمة صنعتي زاده، ص 391.

[27] . دين ايراني بر پاية متن‏هاي معتبر يوناني، ص 70 به بعد.

[28] . هـ .س. نيبرگ، دين‏هاي ايران باستان، ترجمة دكتر نجم‏آبادي، ص 387. آرتور كريستين سن دربارة اين اختلاف

مي‏نويسد: ((‏به نظر من، اختلاف در عدد سنوات حاكي از اختلافات اين دو فرقه نيست؛ سبب اين تفاوت آن است كه چه زروانيان و چه مزديسنان گاهي سه هزار سال آغاز جهان را، كه كاينات در حال امكاني وجنيني بوده، به حساب مي‏آوردند و گاهي نمي‏آوردند. در تمام روايات، اعم از زرواني و غير زرواني، مدت جنگ بين اهريمن و اهورامزدا را نُه هزار سال گفته‏اند. امّا اين كه در تواريخ ازنيك (Eznik) و اليزه (Elisee) آمده است كه زروان قبل از تولد اهريمن و اهورا مزدا هزار سال قرباني داد، دليل اين است كه زروانيان قبل از نُه هزار سال باز به يك مدتي از عمر جهان قائل بوده‏اند.)) ر.ك: ايران در زمان ساسانيان، ص 221.

[29] . دربارة سالشمار تا زمان تازيان كه دوازده هزار سال بود، ر.ك: بندهش، فصل 12، ص 155-156؛ بندهش هندي، فصل 29، ص 120-121.

[30] . ر.ك: هاشم رضي، فرهنگ نام‏هاي اوستا، ج 2، ص 771-772.

[31] . پورداود، رسالة سوشيانس، ص 8؛ فرهنگ نامهاي اوستا، ج 2، ص 769.

[32] . پورداود، يشتها، 101:2.

[33] . ر.ك: رسالة سوشيانس، ص 7-13؛ فرهنگ نام‏هاي اوستا، ج 2، ص 769-770. همچنين دربارة كلمة سوشيانس و وجه اشتقاق آن و كاربرد مفرد و جمع آن در اوستاي گاهاني و جديد نگاه كنيد به: نجات بخشي در اديان، ص 4-9.

[34] . ر.ك: يسنا، 12/7، 13/3، 14/1، 20/3، 61/5، 70/4؛ ويسپرد، 5/1، 11/13، 22/1؛ سروش يشت، 17؛ فروردين يشت 38؛ به نقل از: رسالة سوشيانس، ص 10-11.

[35] . پورداود، يسنا، 1: 222-223.

[36] . دوستان سوشيانس جاودان‏هايي هستند كه در روز واپسين، رستاخيز كرده و وي را در كار نو نمودن جهان و تازه ساختن گيتي ياري خواهند كرد؛ مانند كيخسرو، نرسي، طوس، گودرز، پشوتن، اغريرث و گرشاسب.

[37] . ر.ك: يشتها، 2: 349.

[38] . همان، 73:2.

[39] . دربارة اين شش تن و اسامي آن‏ها ر.ك: يشتها، 100:2، حاشية 1؛ هاشم رضي، ونديداد، ج4، ص 1775-1776؛ مقالة نگارنده، موعود در آيين زرتشت، ص 114.

[40] . ر.ك: رسالة سوشيانس، ص 14-16؛ يشتها، 2: 100-101؛ فرهنگ نام‏هاي اوستا، 777:2.

[41] . ونديداد، ج 4، ص 1757.

[42] . يشتها، 2: 101-102.

[43] . يشتها، 101:2؛ ونديداد، ج 4، ص 1757-1758.

[44] . انجيل زنده: اين اثر به زبان سرياني نوشته شده و بخشي از آن كه از سرياني به يوناني ترجمه شده است، در مجموعة دست نوشته‏هاي مكشوف در اكسيرينخوس OxyrhYnchus يونان وجود دارد.

[45] . سي. آر. س آلبري، زبور مانوي، ترجمة اسماعيل پور، مزمور 220.

[46] . بِما Bema: جشني مانوي همانند عيد ايستر كه در ماه مارس برگزار مي‏شد. در لغت به معناي ((‏تخت و اورنگ)) است. در اصل جشن عروج مينويي ماني است. مانويان، مرگ و شهادت ماني را جشن مي‏گرفتند؛ چه معتقد بودند كه وي از زندان تن آزاد گرديده و عروج كرده است. در مراسم بما، تمثالي از ماني را در برابر حضار مي‏نهادند و به سرودخواني و نيايش مي‏پرداختند.

[47] . زبور مانوي، مزمور 227.

[48] . شاپورگان يا شاهپورگان، يكي از كتب ماني است كه به زبان پهلوي ساساني نوشته شده است. اين كتاب به نام شاهپور اول، و حاكي از مطالب متعلق به مبدأ و معاد بود. بعضي از قسمت‏هاي آن و ترجمة پهلوي انجيل، در ضمن قطعات مكشوف تورفان به دست آمده است. عرب‏ها، شاپورگان را شبورقان گفته‏اند. ر.ك: ايران در زمان ساسانيان، ص 284؛ دانشنامة مزديسنا، ص 342.

[49] . آقاي تقي‏زاده مي‏نويسد: اين منجي كه به اسم ((‏دوست)) خوانده مي‏شود، ((‏پسر خدا)) است و در بعضي روايات، همان انسان ازلي است و گاهي اوهرمزد يا ((‏خرذي هيشهر)) و گاهي ((‏عيساي متعالي)) خوانده مي‏شود و مانويان به او ((‏عيساي منوّر و درخشان)) مي‏گويند. ر.ك: مقالات تقي زاده، ج 9، ماني و دين او، ص 44.

[50] . در آيين ماني از سه عيسي سخن رفته كه تشخيص آن‏ها از يكديگر گاه بسيار سخت است: 1. عيساي درخشان: ايزدي كه در آفرينش سوم پديدار مي‏شود و گهمُرد را از خواب بيدار مي‏كند. اين ايزد همپاية نريسه ايزد و بهمن بزرگ است. 2. عيساي رنجبر: نامي است كه مانويان غرب به نفس زنده يا گريوزندگ داده‏اند. او از ايزدان آفرينش نخست است كه از امهر سپندان، پنج فرزند هرمزدبغ، پديد آمده است. اين عيسي در واقع، همان نور محبوس در ماده است كه رنج مي‏كشد و گويي چون عيسي مسيح به صليب كشيده شده است. 3. عيسي مسيح: پيامبر و ((‏فرزند خدا)) كه بر انسان‏هاي متأخر ظاهر شده و آنان را به راستكاري مي‏خواند. اوست كه ظاهراً به صليب كشيده مي‏شود. امّا ماني با اين ديدگاه كه عيسي مسيح به جسم خاكي در آمده، سخت دشمني ورزيده است. زيرا به گمان او، در شأن عيسي مسيحِ مينوي نيست كه به كالبد مادي در آيد، كالبدي كه پليد و ديوي است. ر.ك: اسطورة آفرينش در آيين ماني، ص 83-84، حاشية 95.

[51] . به معني ((‏دوست)) و لقب عيسي است.

[52] . ر.ك: ميرچاالياده، آيين گنوسي و مانوي، ترجمة اسماعيل پور، ص 243.

[53] . صادق هدايت، زند و هومن يسن، پيشگفتار، ص 25-26.